

دزدان

دزدان خشن با ربودن

رانندگان آنها را به طرز

هولناک به قتل رسانده

و اتومبیل شان را

سرقت می کردند

دزدی



آدمکشان جاده‌ها..

اینجا میدان آزادی است. ساعت شش بعدازظهر یک روز تابستانی. هوا گرفته و دم کرده است. گویی انتظار حادثه‌ای را می‌کشد. چهار جوان بزن بهادر و استخوان درشت در یک گوشه ایستاده‌اند و ظاهراً منتظر اتوبوس یا سواری هستند که با آن به شهری سفر کنند. در خیابان تک و توک خودرویی می‌آید و می‌رود. آنها به چند خودرو که از تهران خارج می‌شود دست تکان می‌دهند ولی هیچ‌کدام توقف نمی‌کنند. نوبت خودرو شماره... می‌رسد که راننده‌اش گروهان اسمعیل است. یکی از چهار جوان دست تکان می‌دهد. راننده توقف می‌کند. جوان می‌گوید: قزوین، هزار تومن.

رقم درشتی است. کرایه سواری برای قزوین حداکثر بیست تومان است. راننده و سوسه می‌شود و جوان برای تشویق هرچه بیشتر او و برطرف

کردن دودلی و تردیدش می‌گوید: ما کار فوری و مهمی داریم و به هر قیمت باید خودمان را همین امشب به قزوین برسانیم.

راننده راضی می‌شود و می‌پذیرد. آنها سوار می‌شوند و همگی بسوی سرنوشتی نامعلوم حرکت می‌کنند. در نزدیکی قزوین یکی از سرنشینان به راننده می‌گوید: لطفاً بفرمایین توی این جاده فرعی که سری به شهرک بزنیم اونجا کار کوچکی داریم، زودتر برمی‌گردیم.

هزار تومان کرایه رقیی است که جای هیچ‌گونه اعتراضی برای راننده باقی نمی‌گذارد و او براحتی می‌پیچد توی جاده فرعی. چند صدمتری که دور می‌شود یکی دیگر می‌گوید: لطفاً نگهدارین، کار واجبی دارم.

در جاده هیچ عابر یا خودرویی رفت و آمد نمی‌کند. حالا دیگر تاریکی همه جا سایه افکنده و

ساعت حدود نه و نیم شب است. در سکوت سنگین جاده متوقف می‌شود ولی پیش از آن‌که هیچ یک از سرنشینان اتومبیل، از جایشان تکان بخورند، مشت محکم و کوبنده مسافری که در عقب اتومبیل، پشت سر راننده

نشسته، برفرق راننده میخورد و او را گیج می‌کند. در فاصله چند ثانیه که راننده سرش را تکان می‌دهد تا تعادلش را به دست آورد و بفهمد چه شده، مسافری که قسمت جلو نشسته، سوییچ اتومبیل را برمی‌دارد و بدنبال آن همگی پیاده می‌شوند. مسافر ضارب، که ظاهراً سرکردگی دیگران را به‌عهده دارد به آنها دستور می‌دهد راننده را از داخل بیرون بکشند. راننده متوجه وخامت اوضاع و خطری که جانش را تهدید می‌کند، می‌شود و با التماس می‌گوید:

– شما رو بخدا منو نکشین، هرچه پول دارم مال شما.

سرکرده باند می‌گوید:

– اگر با ما همکاری کنی و اجازه بدی دست و پای تو را ببندیم جون خودتو نجات دادی.

راننده بی‌نوا چاره‌ای جز اطاعت ندارد. مهاجمان دست و پایش را می‌بندند. جیب‌هایش را خالی می‌کنند. بعد هم بدون اعتناب زاری‌هایش او را با دست و پای بسته می‌کشند و جسدش را در جایی که یکفر بیبینند و به خانواده مقتول یا ماموران اطلاع بدهد می‌گذارند و با همان اتومبیل پا به‌فرار می‌گذارند تا طرح قتل یک راننده بیگناه دیگر را

فوق العاده

در این بخش به اخبار و خاطرات جالب حدود ۵ سال پیش پرداخته می‌شود.
اخباری که از نظر نگارش تیترو محتوا بسیار متفاوت‌تر از اخباری است که این‌روزها در روزنامه‌ها چاپ می‌شود.

بریزند.

جسد به‌دنبال شکایت خانواده مقتول مبنی بر ناپدید شدن او، سرانجام پیدا، شناسایی و تحویل بستگانش می‌گردد بدون این‌که از جنایتکاران ردپایی به‌دست آید یا تلاش ماموران و پیگیری خانواده مقتول به جایی برسد.

جنایتکاران که باید از آنها آدمکشان حرفه‌ای و باند جوخه مرگ نام برد، همچنان به جنایات خود ادامه می‌دهند و مرتکب چند قتل دیگر نیز می‌شوند. ماموران در تعقیب آنها هستند و همه می‌خواهند سرنخی بدست آورند اما جنایات بی‌امان اتفاق می‌افتد تا در تابستان امسال که به به‌طور اتفاقی و تصادفی یکی از آنان بچنگ پلیس می‌افتد و در پیگیری‌های بعدی پرده از راز مخوف جنایت او و همدستانش برداشته می‌شود و سایر اعضای باند هم بدام می‌افتند مگر سرکرده باند که هنوز فراری است.

***%

این‌که افراد باند چگونه شناخته شدند، خود داستان جالبی دارد که در شماره آینده می‌خوانید.

مجله جوانان
خرداد ۱۳۵۲

پسر شیک پوش برای خوشتیپ ماندن

حساب افراد سالخورده را خالی می‌کرد

دزدی به شیوه سینمایی!

۲۵ هزار تومان وجه دستی بهانه‌ای بود

تا مرد جوان نقشه کلاهبرداری‌هایش را از افراد سالمند مقابل دستگاه خودپرداز اجرا کند. ماموران پلیس مترو با شکایت مرد سالمندی

رسیدگی به این پرونده را آغاز کردند.

مرد سالمندش در رابطه با سرقتی که از او صورت گرفته بود گفت: مقابل دستگاه خودپرداز ایستاده بودم تا پول بگیرم که مرد جوانی به من نزدیک شد. او گفت که همسرش نیاز فوری به پول دارد. او از من خواست ۲۵ هزار تومانی که همراهش بود را بگیرم و در برابر، ۲۵ هزار تومان را به حساب همسرش کارت به کارت کنم. مرد سالمند ادامه داد: مبلغ پول زیاد نبود و از طرفی به نظرم آمد او مشکل دارد و دلم برایش سوخت. از آنجا که به خاطر کهولت سن و کم سوادی نمی‌توانم انتقال وجه انجام دهم، از خود مرد جوان خواستم انتقال وجه را انجام دهد. او هم بعد از انتقال وجه از من تشکر کرد و با دادن ۲۵ هزار تومان رفت. بعد از رفتن مرد جوان، پیامکی که از بانک آمده بود را دیدم که متوجه شدم او به جای ۲۵ هزار تومان ۲۵۰ هزار تومان از حساب من برداشت کرده است.

کلاهبرداری‌های سریالی

درحالی که تحقیقات از سوی ماموران مترو برای شناسایی

با بررسی حساب زن میانسال مشخص شد مثل سرقت‌های قبلی ۲۵۰ هزار تومان در ازای دریافت ۲۵ هزار تومان پول از حساب مالباخته به حساب مرد جوان واریز شده است. به این ترتیب آخرین پولی که شهرام- متهم جوان- کلاهبرداری کرده بود به حساب مالباخته برگردانده شد و مرد جوان به سرقت اعتراف کرد.

به خاطر شیک‌پوشی

او در اعترافاتش گفت: آرایشگر هستم و همیشه سودای پول و پوشیدن لباس‌های مارک و گرانیمتم دارم. همیشه دلم می‌خواست خوش پوش باشم و برای همین تصمیم گرفتم از هر راهی شده، پولدار شوم. چند ماه قبل در حال تماشای فیلم خارجی بودم که قهرمان داستان که مرد جوانی بود با همین شگرد از افراد سالخورده و کم سواد کلاهبرداری می‌کرد. ایده سرقت را از روی فیلم برداشتم و از حدود چهار ماه قبل سراغ دستگاه‌های خودپرداز متروی امام خمینی رفتم. این ایستگاه را انتخاب کردم چون ایستگاه اصلی بود و افراد زیادی به آنجا تردد داشتند. با دیدن افرادی که ناتوان و پیر بودند سراغ آنها می‌رفتم. به این بهانه که همسرم به پولی نیاز دارد و من کارت عابر بانکم را در خانه جا گذاشته‌ام، از آنها می‌خواستم ۲۵ هزار تومان نقدی که همراه دارم را بگیرند و در عوضش ۲۵ هزار تومان پول به حساب همسرم واریز کنند. آنها هم قبول می‌کردند و از آنجا که برایشان انتقال وجه سخت بود، این کار را خودم انجام می‌دادم و به جای ۲۵ هزار تومان، ۲۵۰ هزار تومان به حسابم واریز می‌کردم. سرهنگ علی راقی، رئیس پلیس متروی تهران بزرگ گفت: متهم تاکنون از ۳۵ نفر به این شیوه و شگرد کلاهبرداری کرده و مبلغ کلاهبرداری ۲۵ میلیون تومان شده است. تحقیقات برای شناسایی سایر مالباختگان احتمالی این متهم ادامه دارد.